

## نابرده رنج ضرب المثل میسر نمی‌شود

از کودکی برای همه سوال پیش می‌آمد که چرا جوجه را آخر پاییز می‌شمارند؟ چرا کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است؟ چرا کبک سرش را کرده زیر برف و چرا موش جارو به دمش بسته و می‌خواهد ...



### نابرده رنج ضرب المثل میسر نمی‌شود

از کودکی برای همه سوال پیش می‌آمد که چرا جوجه را آخر پاییز می‌شمارند؟ چرا کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است؟ چرا کبک سرش را کرده زیر برف و چرا موش جارو به دمش بسته و می‌خواهد وارد یک سوراخ کوچک شود؟ خلاصه در ذهن هر یک از ما، چراهای زیادی از این دست وجود داشت و همیشه در پاسخ همه چراهایمان یک جمله را می‌شنیدیم؛ این جمله یا عبارت یک ضرب المثل است.

شاید هم هیچ وقت توضیح و تعریف قانع کننده ای درباره مقوله ای به نام ضرب المثل نشنیدیم و رفته رفته و به مرور زمان جزئی از زندگی ما هم شد.

بعدها که بزرگ شدیم اغلب کاربرد این ضرب المثل ها را یاد گرفتیم و آنها را به کار بردیم. دیگر هم چرایی در ذهنمان باقی نمانده بود که درگیرش باشیم و به مرور ذهنمان به وجود ضرب المثل هایی که ما را به رساندن مفهوم مورد نظرمان به طرف مقابلمان کمک می‌کرد، عادت کرد و آنها را به عنوان بخشی از گفت و گوهای روزانه پذیرفت.

اما شاید این سوال از ذهن خیلی از ما گذشته باشد که اصلا چگونه ضرب المثل ها به وجود آمده اند؟ آیا همه آنها حاصل تجربه پیشینیان ما بوده یا این که واقعیت ندارند و به قول مولانا شده اند پیمانه ای برای بیان معانی مدنظر یک قصه؟ به هر حال آنچه می‌دانیم این است که بسیاری از این داستان ها از یاد رفته و پیشینه برخی از مثل ها برای ما روشن نیست.

بعضی مثل ها حاصل پندهای بزرگان یا تجربه زندگی مردم است. این گونه مثل ها را حکمت می‌نامند. بعضی گفتار اشخاص معروف، تاریخی یا عادی بوده که در موقع خاص خیلی بجا و مناسب بوده و چون به مذاق شنوندگانش خوش آمده، مشهور شده است.

بسیاری از مثل ها هم نتیجه داستانی، خواه حقیقی یا افسانه ای است، در حالی که مردم از داستان اصلی آن ممکن است بی خبر باشند یا ممکن است در هر شهری به صورتی نقل شود.

میرحسین ولوی یکی از پژوهشگران ادبیات عامه معتقد است: از نشانه های زنده بودن یک زبان زایش دائمی جملات مختصری است که بتدریج شکل گرفته و بین همگویان آن زبان رواجی ریشه دار می‌یابد که نام آنها به طور اجمالی می‌شود ضرب المثل.

او می‌افزاید: ضرب المثل های هر زبان نزد هر ملتی در طول تاریخ روندی طی می‌کنند که می‌توان آنها را تبلوری از ادبیات، احساسات، ارزش های اخلاقی و اجتماعی و به طور کل فرهنگ و روحیات آن ملت قلمداد کرد.

ولوی بیان می‌کند: این جملات مختصر اغلب هشدار دهنده، آموزنده یا در برخی موارد کنایه آمیز بوده و در اغلب موارد طنزی زیرکانه و حتی تلخ و گزنده را به همراه دارند و در متن و بطن مکالمات روزمره و حتی مطالب نوشتاری آن قوم و ملت جایگاهی جدی به خود اختصاص می‌دهند.

او درباره تفاوت های ضرب المثل و امثال و حکم می‌گوید: بسیاری از مردم و حتی برخی نویسندگان و فرهیختگان از مفاهیمی همچون امثال و حکم و ضرب المثل تلقی واحدی دارند و تفاوتی بین آن دو قائل نیستند و حال آن که بین آنها اگر چه شباهت هایی وجود دارد، ولی نوعا با یکدیگر متفاوت هستند.

ولوی می‌افزاید: امثال و حکم عموما حاوی بار معنایی بسیار عمیقی هستند، اما لزوما در ضرب المثل ها چنین نیست. مثلا مقایسه کنید «هرکه بامش بیش برفش بیشتر» را که جزو امثال و حکم است با «دل دادن و قلوه گرفتن» که ضرب المثل است.

او ادامه می‌دهد: خاستگاه کلی و عمومی امثال و حکم متون دینی، فرهنگی یا اتفاقات ریشه دار تاریخی است که می‌توان آنها را در عناصر فرهنگی رد یابی کرد، در حالی که ضرب المثل ها لزوما چنین نیستند و می‌توان گفت اغلب آنها نتیجه روابط و اتفاقات عادی مردمی است که بر اثر استفاده مکرر و بجا در بین مردم ریشه دوانیده است. مثلا مقایسه کنید «نابرده رنج گنج

میسر نمی شود» را با ضرب المثل «پاتو از گلیمت درازتر نکن».

این پژوهشگر می افزاید: امثال و حکم همواره حاوی باری مثبت بوده و طبعاً اندرز یا هشدار به همراه دارند، در حالی که ضرب المثل ها لزوماً اینچنین نیستند و حتی گاهی اوقات گمراه کننده هم هستند. مثلاً مقایسه کنید «به گرسنگی مردن بهتر که نان فرومایگان خوردن» را با این ضرب المثل که می گوید: «بگرد تا بگردیم».

او در پایان سخنانش می گوید: ضرب المثل ها عموماً کوچه بازاری هستند در صورتی که امثال و حکم وجهی از فرهنگ متین و فرهیختگی به همراه دارند. مثلاً مقایسه کنید «نوش دارو بعد از مرگ سهراب آوردن» را با ضرب المثلی که می گوید: «خر رو با پالونش می خورن». \*\* کمرنگ شدن ادبیات شفاهی

زمان زیادی را پای تلویزیون می گذرانیم، رادیو گوش می دهیم، شبکه های اجتماعی و سایت های خبری را می گردیم و به اصطلاح امروزی و بگردی های مفصلی داریم. کمتر کتاب می خوانیم. شاید روزنامه ها را هم کمتر بخوانیم و خلاصه آن که شاید شکل زندگی مان در مقایسه با یکی دو نسل قبل ترمان تفاوت های زیادی دارد.

از همین روست که بسیاری از پژوهشگران معتقدند این روزها ارتباط نسل جوان با ادبیات شفاهی گذشتگان و ضرب المثل ها که بخشی از زندگی نسل های قبل تر بوده کمرنگ شده است. اگر هم دقت کنیم می بینیم این روزها ضرب المثل ها کمتر از زبان اطرافیانمان شنیده می شوند و می توان این را پذیرفت که کاربرد آنها در زندگی کمرنگ تر از گذشته شده است. اما واقعا این گسست از کجا و چگونه اتفاق افتاده است؟

محمد جعفری قنواتی، پژوهشگر فرهنگ عامه، نقش نویسندگان و شاعران قرون گذشته را در حفظ و نگاهداشت ضرب المثل ها موثر می داند و معتقد است گسست بین نسل جوان و ضرب المثل ها اتفاقی است که در دوره جدید رخ داده است.

او می گوید: کاری که شاعران و نویسندگان ما در قرون گذشته انجام می دادند، باعث می شد بین نسل های مختلف نوعی استمرار و وحدت فرهنگی به وجود بیاید.

او ادامه می دهد: متأسفانه در سال های انقلاب مشروطه و زمانی که نخبگان ما با جامعه اروپا آشنا شدند، به این نتیجه رسیدند که اگر جامعه ما دارای عقب ماندگی است، دلیلش چیزی نیست جز فرهنگ قدیم. نخبگان سیاسی و فرهنگی ما این موضوع را بصراحت بیان کردند و این مساله باعث شد گسستی نسبت به ادبیات گذشته اعم از ادبیات رسمی یا شفاهی به وجود بیاید.

جعفری قنواتی تأکید می کند: البته به واسطه قدرتمند بودن فرهنگ ایرانی، سال ها طول کشید تا این حرکت تأثیر خود را برجا بگذارد و در این میان، برخی بخش ها نیز مقاومت هایی صورت می دادند؛ مثل واعظان، نقالان و قصه خوانان. این اقشار تا حدودی باعث استمرار تفکر قبلی شدند ولی به هر شکل، گسست ما با ادبیات گذشته اتفاق افتاد.

او می افزاید: نکته مهم اینجاست که تقریباً در همان زمانی که نخبگان ما به این نتیجه رسیدند که باید با گذشته قطع ارتباط کنیم تا به آینده فکر کنیم، در غرب، جنبش بازگشت به گذشته شروع شد و به همین دلیل است که اواسط قرن ۱۹، برادران گریم افسانه های مردم آلمان را جمع آوری کردند؛ درحالی که حدود صد سال بعد بود که گردآوری افسانه ها در ایران آغاز شد.

نویسنده کتاب «قندان و نمکدان» اظهار می کند: بازگشت به اساطیر یونان و روم، یک جنبش فرهنگی در غرب بود و در این دوره کتاب ها و نمایشنامه های بسیاری با الهام از آثار کلاسیک نوشته شد و این روند حتی تا امروز ادامه دارد. علاوه بر آن کتاب های بسیاری هم با الهام از کتاب مقدس مسیحیان نوشته شد؛ همان چیزی که در فرهنگ ایرانی نیز جاری بود.

او ادامه داد این چنین بود که نهضت بازسازی در غرب اوج گرفت و کم کم به سایر علوم و رشته ها مثل روان شناسی و سیاست هم کشیده شد؛ چنان که زیگموند فروید از عبارت عقده ادیپ و کارل مارکس در «کاپیتال» از عبارات و اصطلاحات دوران باستان استفاده می کند. این امر باعث بازتولید مداوم فرهنگ گذشته با امکانات امروزی می شود و فرهنگ را استمرار می بخشد. برعکس آن در ایران اتفاق افتاد که انقطاع فرهنگی پدید آمد.

او با تأکید بر این که نسل امروز ما نباید به طور کلی به غرب روی بیاورد، می گوید: فرهنگ غرب را نمی توان به کلی نفی کرد، ولی فرهنگ خود را هم نباید به بهانه پیشرفت، رد کنیم. باید از نهضت بازنویسی متون کهن و خوانشی که غربی ها در پیش گرفتند، بهره بگیریم و گنجینه فرهنگی خود را بازسازی و بازسازی کنیم. من به هیچ وجه مخالف فرهنگ غرب نیستم. خودم

روش تحقیق و رشته فولکلور را از غربی ها یاد گرفته ام، ولی در عین حال با فرهنگ خودمان هم آشنا هستم و سعی می کنم کار هایی برای زنده نگهداشتن فرهنگ خودمان انجام دهم.

زینب مرتضایی فرد